

نامه پارسی، سال هشتم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۲

ویژه‌نامه بزرگداشت حکیم ناصر خسرو قبادیانی

شهریورماه ۱۳۸۲ - دوشنبه

## دینهای ایران باستان از منظر دیوان ناصر خسرو

### عسکر بهرامی<sup>۱</sup>

ناصر خسرو قبادیانی، شاعر، فیلسوف و حکیم سده پنجم هجری شخصیتی با چند وجه و دارای مجموعه آثار متنوعی است در گستره‌ای پهناور، و از شعر و ادب گرفته تا فلسفه و کلام، که هر یک از این آثار جاودانه در نوع خود کم‌نظیر و تأثیرگذارند و به‌راستی که شاید نتوان یکی را بر دیگری برتری داد و فروغ هر یک به تنهایی چنان است که در سایه دیگری نتواند ماند.

از جمله این آثار، یکی هم دیوان وی، مشتمل بر قصاید و مقطعات و شماری دوبیتی و رباعی، است که شاعر با آنها به طرح مضامین مختلف کلامی، فلسفی، و اخلاقی پرداخته است. ناصر خسرو که اسماعیلی مذهب بود و حجت خراسان، در آثار و به‌ویژه دیوان خود، به تبلیغ و ترویج این نحله فکری پرداخته، و در کنار آن، دیدگاههای خویش را نسبت به دیگر گرایشهای فکری و دینی، و از جمله دینهای ایران باستان، ابراز داشته است، که نوشتار حاضر بر این جنبه از دیوان وی نظر دارد. اما پیش از آن نکاتی را درباره منابع مورد استفاده ناصر خسرو مطرح می‌سازیم.

۱. مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

در دیوان ناصر خسرو اشارات و تلمیحات متعددی به ایران باستان می‌توان دید. مجموع این موارد، که از شخصیت‌های تاریخ روایی تا پادشاهان و شخصیت‌های تاریخی را در بر می‌گیرد، میزان شناخت ناصر خسرو از ایران باستان — و به طریق اولی منابع دسترس وی — و دیدگاه‌هایش را نسبت به آن نشان می‌دهند. غالب این اشارات، با آنچه در شاهنامه فردوسی آمده، تقریباً یکسان‌اند و از این رو می‌توان گفت وی — که اندکی پس از فردوسی می‌زیسته — خواه از طریق شاهنامه و خواه از رهگذر روایت‌های مکتوب یا شفاهی دیگر، با تاریخ ایران آشنایی داشته است. قدیمترین این موارد، اشاره به هوشنگ، پادشاه پیشدادی است:

هوش و سنگت برَد به گردون سر      که بدین یافت سروری هوشنگ

۱ (۱۳/۱۷۶)

این بیت می‌تواند اشاره به دور روایت مربوط به هوشنگ باشد. یکی داستان مشهور پرتاب کردن سنگ و پیدایش آتش، که در شاهنامه<sup>۲</sup> آمده، و دیگری اشاره‌های برخی متون دوره اسلامی که گفته‌اند تا زمان هوشنگ مردم در غار می‌زیستند و او بود که خانه را ساخت،<sup>۳</sup> و در واقع معنای نام وی در اوستایی (*Haošyanha*) یعنی «سازنده خانه‌های نیکو»<sup>۴</sup> هم اشاره به همین نکته دارد. فردوسی در مورد او صفت «باهوش» را آورده، با این همه میان هوشنگ و هوش، به لحاظ معنایی و ریشه‌شناختی، ارتباطی نمی‌توان قائل شد و توجیه آن را می‌بایست در نوآوری‌های هوشنگ دانست که شاهنامه فهرستی از آنها را آورده است.

مجموعه اشاره‌های ناصر خسرو به تاریخ روایی و ملی ایران — در زمینه‌هایی فکری و اجتماعی که شاعر بدانها می‌پردازد — نشان می‌دهند که وی دوره باستان را روزگار مجد و

۱. همه جا شماره سمت راست، مربوط به قصیده است و شماره سمت چپ اشاره به بیت دارد در این اثر: دیوان ناصر خسرو (ج ۱)، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران ۱۳۵۳ ش.

در چاپ دیگر دیوان ناصر خسرو، به اهتمام سید نصرالله تقوی (تهران ۱۳۸۰) «هوش و هنگت» آمده که با توجه به اشاره فردوسی، چه بسا «سنگ» صحیحتر باشد. نک: شاهنامه، به کوشش ی.ا. برتلس، مسکو ۱۹۶۶، ج ۱، ص ۳۵. گفتنی است که در متن «شد آن هوش هوشنگ باقر و سنگ» آمده که هوش در اینجا اشاره به «جان» دارد. ۲. شاهنامه، ج ۱، صص ۳۳-۳۴.

۳. تاریخ نعلی، عبدالملک بن محمد اسماعیل ثعالی نیشابوری، پاره نخست، ترجمه محمد فضائلی، تهران ۱۳۶۸، ص ۸.

برای روایت‌های مختلف مربوط به هوشنگ و کارهایش بنگرید به: نخستین انسان و نخستین شهriار در تاریخ افسانه‌ای ایران، آرتور کریستن سن، ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار، تهران ۱۳۶۴، ج ۱، صص ۱۶۴ به بعد.

4. Justi, F., *Iranisches Namenbuch*, Marburg, 1895, p. 126.

و نیز بنگرید به یادداشت‌های پوردادود در: پشتها، ترجمه پوردادود، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران ۱۳۴۷، ج ۱، ص ۱۷۹.

شکوه این کشور و قوم می‌انگارد که اینک — در عصر آشوبزده شاعر — جز نام و خاطره‌ای از آنها به جا نمانده است. وی برای اثبات بی‌بقایی دنیا از پادشاهان برجسته دوره باستان — از هوشنگ و جمشید و فریدون گرفته تا اردشیر و شاپور و بهرام و نوشیروان — یاد می‌کند که با آن همه جلال و بزرگی، دنیا بدیشان نیز وفادار نماند.

بهرام کجا رفت و اردوان کو؟      گیرم که تویی اردوان و بهرام  
(۱۹/۱۳۲)

بابک ساسان کو و کو اردشیر؟      کوست نه بهرام و نه نوشیروان  
(۱۹/۷)

شهر گرگان نماند با گرگین      نه نشابور ماند با شاپور  
(۱۰/۳۶)

کوت فریدون و کجا کیباد      کوت خجسته علم کاویان  
(۱۷/۷)

منه دل بر جهان کز بیخ برکند      جهان، جم را که او افکند پیکند<sup>۱</sup>  
(۱۲/۸۴)

در مجموعه ابیات این چینی که نمونه‌هایی از آنها ذکر شد، نکته‌ای دیگر می‌توان باز یافت که مؤید بهره‌گیری ناصر خسرو از شاهنامه، یا منابع و روایتهای مأخذ آن است، یعنی روایتهایی که خود ناصر خسرو مجموعه آنها را «نامه شاهان عجم» می‌خواند.<sup>۲</sup>

همچنان که بارها مطرح شده است، ساسانیان پس از گرفتن حکومت، در صدد امحای کامل نقش اشکانیان در تاریخ و فرهنگ ایران برآمدند. حاصل این کار حذف روایتهای مربوط به آنان بود. و هم از این رو در شاهنامه که چند هزار بیت به ساسانیان اختصاص داده شده، دوره پانصدساله اشکانی بسیار کوتاه و اشاره‌وار می‌آید.<sup>۳</sup>

۱. کنگدژ: پایتخت افراسیاب.

۲. نامه شاهان عجم پیش خواه      یک ره و بر خود به تأمل بخوان

(۱۶/۷)

۳. در شاهنامه چاپ مسکو بخشی با ۷۷۷ بیت زیر عنوان اشکانیان آمده، که در واقع از بیت ۴۹۹ به بعد شرح داستان کرم هفتواد است و حتی عمده همان بخش نخست هم به شرح جنگهای اردشیر با اردوان اختصاص دارد!

در مجموعه نامهایی هم که ناصر خسرو از شاهان باستان می آورد، همین شیوه شاهنامه و تأثیر آن به خوبی دیده می شود: تنها نام اشکانی این فهرست از آن اردوان است که او نیز ظاهراً به سبب شکست خوردن از اردشیر نامش ماندگار شده است.

### دینهای ایران باستان

در دوره پیش از اسلام مردم سرزمینهای شرقی ایران بزرگ، و از جمله قبادیان، زادگاه ناصر خسرو، عمدتاً بر کیش زردشتی بودند و با ظهور مانویت و گسترش آن به سوی شرق، این دین نوپدید هم در آن نواحی پیروانی یافت. دیری نگذشت که آسیای میانه پایگاهی مهم در اشاعه مانویت شد و در واقع از این ناحیه بود که آموزه های مانی تا چین هم پیش رفت. با ظهور اسلام، هر چند این دین جدید در آسیای میانه هم غلبه یافت، با این حال دینهای قدیم نیز تا مدت ها پیروانی داشتند و کمایش از جریانهای دینی نخستین سده های اسلامی به شمار می رفتند. بدین ترتیب طبیعی بود که ناصر خسرو، در کنار اندیشه های دینی و فلسفی دیگر، به دین زردشتی و مانویت نیز توجه داشته باشد و به نقد آنها پردازد.

### دین زردشتی

به نظر می رسد ناصر خسرو، حتی آنگاه که اشاره ای مستقیم به دینهای ایران باستان ندارد، باز هم در پس زمینه فکری و فرهنگی اش، اندیشه ها و تعبیرهایی دارد که مستقیماً برگرفته از آن ادیان اند و ویژگی بارز آنها به شمار می روند. وی در شعر خود بارها از واژه های اهریمن، دیو، و ایزد استفاده می کند گو این که کاربرد آنها محدود به مفاهیم زردشتی آنها نمی ماند.

خاصه امروز نبینی که همی ایدون بر سر خلق خدایی کند آهرمن؟

(۱۷/۱۷)

در اینجا اهریمن، به تعبیری، به لحاظ مقام، همتراز با خداوند و همآورد او دانسته شده است. با این همه گاه اهریمن در مرتبه ای فروتر قرار می گیرد و قطب مخالف جبرئیل - نماد فرمانبرداری - دانسته می شود که خود این فرشته معادل اسلامی سروش، ایزد پیک و فرمانبر هر مزد در دین زردشتی است.

خوب روی از فعل خوب است ای برادر، جبرئیل

زشت سوی مردمان از فعل زشت است اهرمن

(۱۶/۱۲۳)

که مشابه اشاره‌های متون زردشتی است که می‌گویند در آغاز اهریمن، از میان دو راه نیک و بد، راه بد را برگزید.<sup>۱</sup>

راه توی خیر و شر هر دو گشاده‌ست

خواهی ایدون گرای و خواهی ایدون

(۱۰/۴)

از این‌گونه موارد که بگذریم،<sup>۲</sup> ناصر خسرو اشاره‌های مستقیمی هم به زردشت، دین او، و زردشتیان دارد. وی، در سطح اجتماعی، پیروان عادی و عامی زردشت را گبر و آتش پرست، یا حتی زرده‌شتی، می‌نامد. از نظر شاعر، اینان بهره‌چندانی از آموزه‌های زردشت ندارند و بل گمراه‌اند و بی‌دین.

فتنه شدی و بی‌دین بر آتش غریزی آتش پرست گشتی چون مرد زرده‌شتی

(۱۴/۱۷۴)

و این‌که از این دین، جز آتش، ایشان را بهره‌ای نیست.

یا گرت پدر گبر بود و مادر ترسا خشنودی ایشان بجز آتش چه دهد بر؟

(۲۳/۲۴۲)

اما ناصر خسرو، در مواردی بسی بیشتر، به زند و پازند اشاره دارد و نیز زند و پازندخوان، که از گروه نخست مرتبه‌ای بالاتر دارند.

زند در واقع ترجمه پهلوی اوستا، کتاب دینی زردشتیان، و پازند نوعی برگردان زند به خط اوستایی است که به سبب نقص خط پهلوی، و برای ارائه ترجمه دقیقتر و فهم پذیرتر از آن فراهم آمده است. بسیاری از منابع تاریخی دوره اسلامی زند را به خود زردشت نسبت

۱. یسن ۳۰، بند ۵؛ نک: گاتها، گزارش پورداد، بمبئی ۱۹۵۲، ص ۲۰.

۲. ناصر خسرو در جایی هم گفته است:

نور راه کهکشان تابان درو      چون بسوده لاجورد اندر لبین  
وان ثریا چون ز دست جبرئیل      مانده نوری بر قفای اهرمن

(۱۴-۱۳/۷۳)

در دیوان حکیم ناصر خسرو، به تصحیح و شرح جعفر شعار و کامل احمدنژاد، تهران ۱۳۷۸ ش، آمده است: ثریا مانند نور دست جبرئیل بود که به هنگام راندن اهریمن بر پشت گردن وی باقی مانده (ص ۴۹۱). با این حال شارحان تصریح نکرده‌اند که اشاره به کدام روایت اسلامی است. در منابع زردشتی که نشانه‌ای از این موضوع دیده نمی‌شود.

می‌دهند،<sup>۱</sup> و این در حالی است که اغلب نوشته‌های زردشتی از یک سو زند را فراتر از درک عوام، و از سوی دیگر ابزاری خطرناک در دست بدعتگزاران دانسته‌اند.<sup>۲</sup> رویکرد ناصر خسرو به زند و پازند نیز در نگاه نخست دوگانه و حتی متناقض به نظر می‌رسد. از یک سو زند، که به گفته او نوشته «زردشت سخندان» است، گفته‌های حکیمانه‌ای را دربردارد که خود شاعر هم بدانها استناد می‌کند.

کز بدیها خود بیچد بدکش  
این نبشته‌ستند در اُستا و زند

(۱۴/۷۶)

گردن از بار طمع لاغر و باریک شود  
این نبشته‌ست زرادشت سخندان در زند

(۱۴/۱۹۰)

و گاه حتی کتاب زردشت را از پندنامه‌ای صرف هم فراتر می‌برد.

چه باید پند؟ چون گردون گردان  
همه پند است، بل زند و پازند

(۹/۸۴)

و در عین حال، از خواننده می‌خواهد شعر و پند «حجت» را بر آنها ترجیح دهد.

با پند چو درّ و شعر حجت  
منگر به کتاب زند و پازند  
بندیش که بر چه سان به حکمت  
این خوب قصیده را بیا کند

(۲۵-۲۴/۱۱)

و باز از یک سو حتی «زندخوان» را هم جاهل و گمراه می‌داند

۱. از جمله بنگرید به: آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران ۱۳۷۷، ص ۳۰۱؛ و نیز مروج الذهب و معادن الجوهر، ابوالحسن علی بن محمد مسعودی، ترجمه ابوالفاسم پاینده، تهران ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۴۵، که چنین آورده است: «عنوان زنده... در ایام مانی پدید آمد و قصه چنان بود که زردشت پسر اسپتمان... کتاب معروف اوستا را به زبان فرس قدیم برای ایرانیان بیاورد و تفسیری بر آن نوشت که زند بود و برای تفسیر شرحی نوشت که پازند بود... و زند توضیح و تأویل کتاب منزل سابق بود و هر که برخلاف کتاب منزل که اوستا بود، چیزی به شریعت ایشان افزودی و به تأویل توصل جستی، گفتندی که این زندیک است و او را به تأویل کتاب منسوب داشتندی، یعنی از ظواهر کتاب منزل به جانب تأویل مخالف تنزیل منحرف شده است.»

۲. بحث جامع و مانع درباره زند، جایگاه آن، و نگرش متون اسلامی و زردشتی به این مقوله را ببینید در: از ایران زردشتی تا اسلام، شائول شاکد، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران ۱۳۸۱، صص ۲۸ به بعد.

تو زاهدی و سوی گروهی  
بر دین حقی و سوی جاهل

بتر ز جهود و زندخوانی  
بر سیرت و کیش هندوانی

(۲۳-۲۲/۱۶۳)

و از سوی دیگر، حساب زندخوان را از خود زند جدا می‌کند:

ای خوانده کتاب زند و پازند  
دل پر ز فضول و زند بر لب

زین خواندن زند تا کی و چند؟  
زردشت چنین نبشت در زند؟

(۲-۱/۱۱)

بدین ترتیب می‌توان دید که در اینجا هم، علی‌رغم آن تناقض ظاهری، ناصر خسرو آگاهانه و زیرکانه زند را از مقوله زندخوانی جدا می‌سازد.

چو آتش‌خانه گر پر نور شد باز  
کجا شد زنت و آن زندخوانت

(۱۱/۱۰۱)

و در واقع زندخوان را همانند گبر و آتش پرست، و از سخن زردشت که در زند نهفته، بی‌بهره می‌داند.

بسا تو فردا چه بماند جز دریغ  
چون بزد میراث‌خوار این زند و پند؟

(۲۷/۲۰۷)

گذشته از تناقض یادشده در رویکرد نوشته‌های زردشتی به مقوله زند، و این که پژوهشگران دین زردشتی، برای دوره ساسانی سطوح مختلفی از درک دینی قائل بوده‌اند که تا حدی با ساخت سه گانه طبقات اجتماعی مطابقت داشت،<sup>۱</sup> باید گفت از اشاره‌های بالا می‌توان نتیجه گرفت که در دوره ناصر خسرو، و چه بسا در ادامه سستی دیرینه، دو سطح از سطوح مورد نظر هنوز وجود داشته‌اند: یکی عامه زردشتیان که در سطح اجرای آیینها و پای بندی به شریعت موجود بوده‌اند و ناصر خسرو، به کلی دست رد بر سینه آنها می‌زند و گروه دوم زندخوانان است که دسترسی بی‌واسطه‌ای به تعالیم زردشتی داشته‌اند. به نظر می‌رسد این گروه نیز تا زمان ناصر خسرو به سطحی نازل فرو افتاده و زند را طوطی‌وار می‌دانسته‌اند اما در عمل،

۱. بنگرید به شاکد، همان، همانجا.

آنها هم جلوه‌ای از تعالیم نهفته در زند را نشان نمی‌دادند که شاعر اینان را نیز شایسته سرزنش می‌داند و البته حسابشان را از خود زند جدا می‌سازد.

### مانویت

ناصر خسرو در پی یافتن پاسخ پرسشهای فلسفی و کلامی خود ظاهراً با پیروان دینها و نحله‌های فکری دیگر برخورد مستقیم داشته است.

از پارسی و تازی و هندی و ز ترک      وز سندی و رومی و ز عبری همه یکسر  
وز فلسفی و مانوی و صابی و دهری      درخواستم این حاجت و پرسیدم بی‌مر  
(۵۸-۵۷/۲۴۲)

و از آنجا که مانویت در منطقه آسیای میانه گسترش بسیار داشته، بنابراین، همچنان که از چند اشاره کوتاه ناصر خسرو در دیوانش می‌توان دید، وی آگاهیهای خود را درباره این دین دست‌کم از دو طریق. به دست آورده است که بدان می‌پردازیم.  
بیشتر همین معدود اشاره‌های ناصر خسرو در این زمینه، متوجه شخصیت و شهرت مانی، و اثر مشهور او یعنی ارژنگ یا ارتنگ - و به قول شاعر «نقش مانی» - است.

گر ارتنگ خواهی به بستان نگه کن      که پر نقش چین شد میان و کنارش  
(۸/۱۵۹)

هر سوی شادمان به نقش و نگار      که بمرد آن که نقش کرد ارتنگ  
(۶/۱۷۶)

واراسته شد چو نقش مانی      آن خاک سیاه باستانی  
(۱۵/۱۶۳)

وی خود مانی را صراحتاً دروغ‌گویی می‌خواند که سرانجام رسوا شد و این که «نامه مانی» با شهرت بسیارش، در برابر سخن و نامه شاعر خوار شده است.

وز سخن و نامه من گشت خوار      نامه مانی و نگارش نکال  
(۳/۱۶۵)



دروغگوی به آخر نکال و شهره شود چنان که سوی خردمند شهره شد مانی  
(۴۹/۲۲۵)

بر طاعتت مطیع همی خندد مانند نیستت بجز از مانی  
(۴۹/۲۲۵)

مانی که آموزه دینی خود را بر اصل ثنویت و مبارزه میان نور و ظلمت نهاده بود، اگرچه از این لحاظ به کیش زردشتی شباهت داشت و در واقع آن را هم از این کیش اقتباس کرده بود، با این حال برخلاف آموزه زردشتی که گیتی و هستی مادی را نقشی مهم در پیشبرد مبارزه نیکی علیه بدی داده است، مانی اعتقاد داشت که تن زندان ذرات نور است و برای آزاد کردن این ذرات بایستی از زندگی این جهانی پرهیخت و انزوا جست و با پیشه کردن زهد و دوری از لذتها، و از جمله توالد و تناسل، از جاودانه کردن این زندان مادی اجتناب کرد.<sup>۱</sup>

ناصر خسرو از میان جنبه‌های متعدد و مختلف مانویت، تنها به ثنویت آن می‌پردازد و در رد آن، ضربه را به همین نقطه وارد می‌سازد.

گم ازین شد ره مانی، که ز یک گوهر  
به یکی صانع ناید شکر و رُخپین

(۷/۱۳۳)

آنچه زیر روز و شب باشد نباشد یک نهاد

راه از اینجا گم شده است، ای عاقلان، بر مانوی

(۱۲/۱۶۴)

دست بر قضا ثنویت یاد شده، یعنی تجلی دو گوهر نیکی و بدی از یک حقیقت بی‌نام و نشان در واقع ویژگی تعالیم گاهانی است و به بیان دیگر، آنچه ناصر خسرو بر آن تاخته، در اصل همان ثنویت زردشتی است ولی شگفت اینجاست که وی در نقد دین زردشتی آن را در نظر نیاورده است؛ و این در حالی است که مانی دو گوهر را نه از یک خاستگاه، بلکه مستقل از هم می‌داند.

1. Lieu, S.N.C., *Manichaeism in the Later Empire and Medieval China*, Tübingen 1992, pp. 11ff.

بدین ترتیب چه بسا بتوان گفت ناصر خسرو که با اندیشه‌های دینی روزگار خویش — گذشته از شکل مکتوب و دیرینه آنها — در صورت‌های متداولشان هم آشنا بوده، چیزی تحت عنوان ثنویت زردشتی نمی‌شناخته است بنابراین در روزگار وی کیش زروانی — که به تعبیری قرائت خاص بلندپایگان دینی و کشوری از آموزه‌های زردشت بوده — چندان شناخته نبوده است و دست کم در محیط فکری و فرهنگی ناصر خسرو، تلقی از دین زردشتی، همچنان همان کیش رسمی دوره ساسانی — موسوم به راست کیشی — بوده که اغلب کتابهای پهلوی آن را تثبیت کرده بودند. و هم از این رو ناصر خسرو حساب مانویت را به کلی جدا از دین زردشتی دانسته و نسبت به پیروان زردشت — و نه دین آنان — انتقاد روا داشته، در حالی که مانی و مانویت را به کلی گمراه شمرده و این چنین بر آنها تاخته است.

از سوی دیگر می‌توان پرسید ناصر خسرو — که به گفته خود با مانویان بحث و جدل مستقیم داشته — چگونه ثنویت مشخصه دین زردشتی را به مانویت نسبت داده است و آیا به راستی نزد جامعه مانوی روزگار وی چنین دیدگاهی — یعنی یکی بودن خاستگاه دو گوهر، و در واقع مغایر با آموزه‌های خود مانی و متون مانوی — وجود داشته است؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی